

هُوَ الْعَلِيمُ

شرح حدیث

عَنْوَانِ بَصَرِي

مجلس یکصد و نود و پنجم

سید محمد حسن طهرانی

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

و صلى الله على سيدنا و نبينا أبي القاسم محمد

و على آله الطيبين الطاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين

اگر نظر شریف رفقا باشد، مطالبی در کیفیت حجیت فعل ولی خدا، و عدم جواز عرضه آن بر کتاب و سنت صحبت شد، به این معنا که انسان نباید فعل ولی خدا را بر کتاب و سنت عرضه کند، مثل فعل امام علیه السلام. وقتی که امام علیه السلام به انسان یک مطلبی را می فرمایند، دیگر انسان نباید شک بکند که این مطلب صحیح است یا نه؟ حالا امشب بروم فکر کنم و فردا بیایم جواب بدهم! بروم بینم در مدارک، در کتب، در کتاب، در قرآن، در سنت، جامع الأحادیث، وسائل الشیعه، تهذیب، این کتب علماء و بزرگان، راجع به این مطلب چه آمده؟!.

فرض کنید که امام زمان علیه السلام ایشان به ما امر کنند که امشب شما باید تا صبح نخوابید و باید به نماز بایستید. خب، من می توانم بگویم که آقا این چه امری است که شما دارید می کنید؟ اطباء و پزشکان، به ما امر کرده اند که باید در شب پنج ساعت استراحت داشته باشید، و این امر شما با امر اطباء مخالف است و امر اطباء مقدم است...! این طوری می شود دیگر! نتیجه همین است دیگر!

زیرا صحت و سلامتی بدن واجب است، و اضرار بر بدن حرام است، پس بنابراین شک پیدا می شود که اصلا این امری که شما می کنید، - نعوذ بالله، نعوذ بالله، حالا ما دیگر داریم این چرت و پرت ها را می گوئیم و داریم به گردن امام زمان هم می گذاریم! - نعوذ بالله، این مطلب شما، بر خلاف کتاب است! ... **وَلَا تَلْفُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّوَلَّكَ وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ** **البقرة، 195** حتی گفته اند اگر شب نخوابید احتمال ناراحتی هست برای شما، ممکن است سکتہ بکنید، سکتہ مغزی ممکن است بکنید، سکتہ قلبی ممکن است بکنید و آثارش هم که خب ممکن است پیدا باشد به حسب ظاهر، آزمایشات، عکس برداری ها، معاینات...، تمامی این ها حکایت از این می کند.

حالا همین موقع امام معصوم علیه السلام، بیایند به بنده بفرمایند امشب شما نباید بخوابید و باید تا صبح به عبادت مشغول باشید، نماز بخوانید و یا قرآن بخوانید و با کسی هم نباید صحبت کنید. خب جا دارد که ما شک بکنیم در صحت کلام امام و نفوذش یا نه؟ بالاخره این الآن مطلب قطعی است، حالا شک هم فویش نسبت به یک مسئله نداشته باشیم، ولی صحبت در این است که خطاری که عوامل و علل ظاهری و اسباب ظاهری به یک مریض داده اند، اخطار، اخطار جدی است، شوخی نیست و علم آور است. مسائل عادی، علم ظاهری و علم عرفی برای انسان ایجاد می کند. خب چه باید کرد؟ این صحبت هایی که خب تا به حال کردیم همه در این زمینه بود.

بعضی از نامه‌هایی که به بنده از این طرف و آن طرف می‌دهند به نظر می‌رسد که آنطور که باید و شاید در مطالب دقت نشده است. - حالا حمل به صحتش این است! - و در باب کیفیت تعلق حکم به عبد و به مکلف در جلسات گذشته خدمت رفقا و دوستان عرض شد که ما، یک حکم ثابت نداریم که یک حکم فیکس تعریف شده و مشخص شده‌ای باشد که سائر مطالب و دستورات، باید بر آن حکم تعلق بگیرد.

اشکالی که در اینجا هست این است که ما تصور می‌کنیم که مثل آیین نامه از قبل تنظیم شده‌ای که برای یک سازمان قرار می‌دهند، که چه مدیر این سازمان ثابت بماند، یا تغییر پیدا کند، باید بیاید از این آیین نامه تبعیت کرد. فرض کنید که از این ساعت سازمان درش باز می‌شود و در این ساعت هم بسته می‌شود، اوقات استراحتی که برای اینجا هست، فرض کنید که در یک همچنین اوقاتی هست. وقت نمازش چطور است، وقت ناهارش چطور است، حقوقی که به افراد داده می‌شود باید طبق این ضوابط باشد، امتیازاتی که داده می‌شود... خب این آیین‌نامه‌ای است که همه سازمان‌ها دارند، همه نهادها دارند، هر معامله‌ای که بخواهد انجام بشود و هر برنامه‌ای که بخواهد در یک کشور انجام بشود، حتی در مسائل خانوادگی هم طبعاً باید یک آیین‌نامه‌ای از پیش تعیین شده‌ای وجود داشته باشد، تا این که بتواند آن مجموعه در کارش موفق باشد و هرج و مرج پیش نیاید. اختلاف سلیقه در آنجا مانع از آن روند کار نباشد. این‌ها مسائلی است که طبیعی است و باید هم باشد. هر وزارت‌خانه‌ای برای خودش یک آیین‌نامه خاص خودش را دارد. هر سازمانی برای خودش یک حساب و کتاب تعریف شده‌ی خاص خودش را دارد، آن مدیر هم که می‌آید، مسئول هم که می‌آید، معاون هم که می‌آید، می‌آیند خودشان را با آن آیین‌نامه تعریف شده قبلی وفق می‌دهند و نمی‌تواند بگوید آقا من مدیر جدیدم، از امروز آمده‌ام، به دلخواه من فردا همه از ساعت ده بیاید! مملکت به هم می‌ریزد.

نه آقا، این آیین نامه می‌گوید ساعت هشت بیاید، بچه وزیر باشد، مدیر باشد، هرکس باشد باید طبق این ساعت بیاید و طبق این ساعت هم کارها را انجام بدهد و برود. چه ثابت باشد و چه متغیر. اما احکام اسلام اینطور نیست که یک احکامی باشد از پیش تعیین شده و ثابت، که هرکسی که می‌آید، از آن افرادی که به نحوی مستند و متعلق به این حکم هستند...

البته بحث من راجع به مجتهد ظاهری و مجتهد اصطلاحی و کسی که مبانی و مطالب را از روی ادله ظاهری استنباط می‌کند نیست. مجتهد ظاهری، و مجتهد اصطلاحی، آن مجتهدی است که قدرت استنباط دارد، و می‌تواند با تشخیص صحیح، نه تشخیص غلط، با تشخیص صحیح آن مبانی کلی، جزئیات را به آن کلیات ربط بدهد و مصادیق برای آن کلیات را برای مخاطبین و مقلدین خودش - نه برای بقیه مردم، فقط برای مقلدین یا مقلد خودش - تعیین کند. که الآن آن حکم شرعی مصداقش برای شما این است، شما الآن باید این کار را انجام بدهید، باید آن کار را انجام بدهی، وظیفه تو الآن این است. وظیفه تو الآن این است که این معامله را انجام بدهی. وظیفه تو الآن این است که این معامله را انجام ندهی. وظیفه تو این است که الآن فلان چیز را

بخوری، یا وظیفه تو این است که از خوردن فلان چیز صرف نظر کنی. مصادیق را بیاورد به آن مبانی کلی تطبیق بدهد و برای مکلف حکم را بیان کند.

این می شود مجتهد اصطلاحی و مجتهد ظاهری. که البته شرائط این مجتهد برای مقلد فرق می کند و این طور نیست که مقلد در هر شرائطی و در هر وضعیتی بتواند از او تقلید کند. مثلاً فرض کنید که الآن مجتهد او - در صورتی که علم به خلاف نداشته باشد - الآن مجتهد او همانطور که عرض کردم می گوید امشب شب اول ماه شوال است و ماه رؤیت شده است و من برای همه مقلدین خودم حکم می کنم برای این که فردا کسی نمی تواند روزه بگیرد در حالی که من می دانم افرادی که آمدند و پیش او شهادت دادند، شهادت به دروغ داده اند. اتفاق نمی افتد؟ بله اتفاق می افتد!.

خود بنده، خود بنده، چرا جای دور برویم؟ مواردی عذیده ای اتفاق افتاده که آمدند پیش بنده و شهادت به دروغ دادند. این از من، که اگر تحقیق نمی کردم حکم دیگری می دادم، مگر بنده معصوم؟ معصوم؟ نخیر! دیگران هم مثل من. کی گفته که من معصوم؟ بلند شود بیاید اینجا! هرکس که می گوید! از مجتهد، مرجع، طبیب، پزشک، مهندس، کاسب، تاجر، هرکس هست که می گوید معصوم است، بلند شود بیاید!، کی است؟! دو تا سؤال از او می کنیم، بفهمیم در این دنیا چند تا معصوم داریم؟! آن وقت می فهمیم فقط یکی هست! دو تا سؤال از او می کنیم، آنوقت همه می فهمند معصوم فقط یکی بیشتر نداریم.

ما که معصوم نیستیم، تکلیفمان هم همین است. آیا تکلیفی که امام زمان بر عهده بنده گذاشته همان تکلیفی است که خودش دارد انجام می دهد؟ ابد! صد میلیارد سال از من بگذرد به اندازه سر ناخن نمی فهمم در آن نفس قدسی چه دارد می گذرد! صد میلیارد سال بگذرد! نه یکی دو سال و عمرهای شصت، هفتاد ساله ما. صد میلیارد سال بگذرد، بنده به اندازه سر ناخن... این ها که می گویم اغراق نیست، حرف مفت هم نیامدم امشب برای شما بزنم، یا به همه کسانی که می شنوند. به اندازه سر ناخن هم ما نمی فهمیم در دل قدسی امام زمانمان چه می گذرد. به این می گویند امام توجه کردید؟ یعنی منی که الآن پنجاه و پنج سال است که دارم درس می خوانم و به اینجا رسیده ام که اگر صد میلیارد سال با همین وضعیتی که تا به حال گذرانیده ام بگذرانم... - بقیه هم مثل ما، چه فرقی می کند؟ حالا یکی، دو تا کتاب کم خوانده، یکی دو تا اضافه خوانده، به کسی که وحی نشده، به کسی که الهام نشده، به کسی که جبرئیل نازل نشده، شده یا نه؟ نشده! اگر شده بیاید، بسم الله! به قول معروف پرونده باز و اعمال هم روشن و هویدا. از خط قرمز تشیع نباید عبور کنیم، آقایان! خط قرمز ما امام زمان علیه السلام است، نباید از آن عبور کنیم. - ... من با این وضعیت، من با این مدرکات، من با این کیفیت، که در یک حد متوسطی مطالب را خب چند تا ضرب ضربایی با هم سر هم کرده ایم و همه هم تصور می کنیم که علی آباد هم شهری است...!، اگر صد میلیارد سال بر این وضعیت من بگذرد، به اندازه سر ناخن نمی توانم آنچه که در نفس امام علیه السلام می گذرد، در قلب او می گذرد، در اراده او می گذرد، در

روش تصرفاتش می گذرد، در کیفیت کارش با بندگان خدا می گذرد را بفهمم، درست شد؟

ما چند نفریم؟ ما در این کره زمین چند نفریم؟ فرض کنید شش میلیارد، نمی دانم، یک وقتی سه چهار تا بود، حالا پنج شش تا شده، خیلی مردم زاد و ولد می کنند. جمعیت هم خب اضافه می شود دیگر، ما چقدریم؟ ما خیال می کنیم که وقتی که حضرت می فرمایند: اِنَّا غَیْر نَاسِیْن لَذِکْرَکُمْ و لا مَهْمَلِیْن لِمُرَاعَاةِکُمْ، این حرف است، شوخی است! خب بالاخره حضرت فرموده، به شیخ مفید هم فرموده، خیال نکنید شما اینجا راحت نشسته اید، آمدنتان دست خودتان بوده! خیال نکنید! خیال نکنید این امنیتی که بر تشیع هست این ها به خاطر کارهای حسن و حسین و تقی و نقی بوده! خیال نکنید این احساس آرامش، این احساس سکونتی که الآن هست شما در آن تاثیر داشته اید. اگر اراده ما نبود، و اگر خواست ما نبود، دشمنان خدا، و دشمنان اسلام، و دشمنان خدائی که هم در چهره کفر و هم در چهره اسلام و تشیع، ولی دشمن... شما را له می کردند! عبارت امام این است: **لَا صُلَّامَکُمُ الْأَعْدَاءُ**. له تان می کردند! کی شما را نگه داشته؟ کی نگه داشته؟ کی اینطور شما را با آرامش جلو می برد؟ چقدر ما به امام زمان مان معرفت داریم؟ چقدر از امام زمان مان اطلاع داریم؟ خیال می کنیم امام زمان یک آدمی است که پشت کوه قایم شده، هر وقت خدا بخواهد ظهور می کند. خب عمه من هم می تواند بلند شود برود، خاله من و عمو و دایی و هر کسی می تواند بلند شود برود یک جایی و بعد از یک مدتی بیاید. از این کارها و بازی ها مگر در نمی آوردند؟

در جریان بهائیت، اگر کسی که تاریخ بهائیت را مطالعه بکند، از این بازیها بوده که یک نفر را می بردند و یک مدت قایمش می کردند و به افراد نشانش نمی دادند.

یک وقتی ما از این کتابها می خواندیم، از کف تا سقف ما کتاب بهائیت خواندیم. از این مسخره بازی ها، که طرف قایم بشود و به مردم نشان داده نشود و یک موقع بیاید و فرض بکنید که مردم را در یک کاریزماتیزم همین طور نگه دارند و فضای مجازی ایجاد بکنند که بعد می آید و ... آقا این بهاء الله می آمد برای مردم صحبت بکند، چه عرض کنم؟ چه چیزهایی می گفت، چه عرض کنم؟ این مردم های های گریه می کردند! این اشک ها از کجا در می آید؟! این بابو نمی فهمید پنج انگشت در دست راستش هست، یا شش انگشت! یعنی نفهم تر از این آدم گیر نیاوردند که بیاورند سر مردم را با آن کلاه بگذارند. های های گریه می کردند از این توفیقی که خداوند نصیب بهائی ها کرده!

که بله، بهائی ها خیلی ... همچنین سرش را هم تکان می داد و یک ریشی هم داشت تا اینجا و یک کلاه سفیدی هم می گذاشت آدم خیال می کرد جبرئیل امین دارد از این دستور می گیرد! بعد به این ها می گفتند نگاه به حضرت بهاء نکنید! نگاه نکنید! چشم طاقت دیدار جمال حضرت بهاء را ندارد! این مردم بدبخت عین گوساله همینطور سرشان را انداختند پایین، نکند چشمشان یک وقتی نگاه بکند چون از آنجا یک لیزر می زنند در این چشم! و شبکیه و قرنیه و همه را چیز از بین ببرد...

این تبلیغات چه بود آقا؟ حقه بازی است! کلک است! مردم را در احساسات نگه داشتن است. از عقلانیت دور کردن است، بگویم؟! اضافه بکنم؟! آن وقت این آقا می آید، برای مردم صحبت می کند، از توفیقی که خداوند نصیب بهائی ها کرده! چه می گوید؟ می گوید: بله، خداوند توفیق عجیبی به این بهائی ها داده... شخصی نقل می کرد رفته بودم کنار رودخانه و این مرغابی هایی که از روی هوا رد می شدند را شکار می کردند، بعضی ها بودند از این مسلمان ها و بهایی ها، وقتی آنها تیر می زدند، یک مرغابی می افتاد، اما وقتی یک بهائی تیر زد دو تا مرغابی یک دفعه با هم افتاد! این کل معرفتی بود که این یابو دارد به این مردم می گوید. یعنی طرف را چهار سال نگه داشته اند، که بیاید از افاضات این در این جلسه بهره مند بشود، افاضاتش هم این است! که وقتی بهائی تیر می زند به مرغابی، مرغابی دو تا سه تا می آید! این ها را در کتاب ها نوشته اند، از خودم نمی گویم ها! عرض می کنم بنده در تاریخ بهائیت یک وقتی خیلی مطالعه داشتم، تمام کتاب هایشان را مطالعه کرده ام، کتب اصلی شان را مطالعه کرده ام، کتب تاریخشان را مطالعه کرده ام، کتب... درست شد؟

ما خیال می کنیم خدا امام زمان را همین طوری در پس غیبت نگه داشته و بعد می خواهد شیعیان و مردم دنیا را در یک فضای مجازی توهمی و تخیلی نگه دارد! یک امام زمانی است که فعلا کناری است، می آید، غصه نخورید، حواستان باشد، مواظب باشید خطا نکنید، خلاصه دعا کنید زود بیاید، که وقتی این مردم دیگر های های شروع کنند به گریه کردن: امام زمان آمد! امام زمان آمد!

چند شب پیش چند تا از دوستان آمده بودند از یک جایی برای دیدن من. گفتند آقا کی حضرت ظهور می کنند؟ گفتیم: ما که علم غیب نداریم! غیب اختصاص به خدا دارد و اولیاء خاص او، که اگر هم علم داشته باشند آن ها به کسی نمی گویند. ولی یک علامت و یک نشانه من خدمتتان می گویم: آن وقتی که دیگر مردم عکسی را در ماه ندیدند، آن موقع دیگر زمان ظهور حضرت است! فعلا نه! فعلا همه ما عکس می بینیم! هرچه را می خواهیم می بینیم دیگر! هرچه را بگویند ببین می بینیم! آن وقت زمان ظهور است، یعنی چی؟ یعنی تبدل احساسات به عقلانیت.

وقتی که عقل انسان کار بیفتد، به جای کار افتادن بقیه جاها، مغز انسان کار بیفتد، آن موقع زمان ظهور حضرت است. این امام زمانی که ما خیال می کنیم فقط دارد ما را اداره می کند این امام زمان است؟ نه عزیزم، امام زمان این نیست، این که من می گویم صد میلیارد سال، یک گوشه اش را نشان بدهم، حرف بی خود نمی زنم، حرف بی خود نمی زنم. امام صادق علیه السلام می فرماید تمام عالم وجود، وجود ظاهری از زمین، ماه، خورشید، منظومه شمسی، ثوابت، سیارگان، کل عالم، کهکشان ها، تا جایی که بروید و ستاره ببینید و نور ستاره را از دور إدراک بکنید، که فعلا مرتبا با وسائل جدید دارد مسائل جدید روشن می شود، کل این عالم وجود نسبت به عالم مثال، مثل یک قطره به اقیانوس است! حالا این چند قطره است؟ کسی می تواند بگوید؟ شما یک قطره را نگاه کنید در اقیانوس، کل این عالم را به اندازه یک قطره است. و این مسئله را نشان می دهند،

به افراد نشان می‌دهند، افراد، سالکان، سالکان راه خدا در مسیر خودشان به بعضی از این مسائل برخورد می‌کنند، در طی مسیر چیزهایی را مشاهده می‌کنند.

این عالم مثل یک قطره است نسبت به آن عالم که مثلاً اقیانوس اطلس باشد. بعد حضرت می‌فرماید: عالم مثال به نسبت به عالم ملکوت، مثل یک قطره است نسبت به یک اقیانوس. همینطور می‌گویند تا هفت مرتبه، آنوقت ما نباید هنگ بکنیم؟ (گیج بشویم) شما می‌توانید اصلاً تصور بکنید که قضیه چی است؟ امام زمان دارد تمام این عوالم را اداره و تدبیر می‌کند. حال ما چقدر هستیم؟ اصلاً سر سوزن هم شد؟ یک اپسیلون هم شد؟ سر سوزنی شما توانستید خودتان را به حساب بیاورید؟ با این مطلبی که گفتم؟ این امام زمان ماست. لذا، خیلی جرأت می‌خواهد، آقایان! خیلی جرأت می‌خواهد که ما بیایم و نعوذبالله، و نعوذبالله، و نعوذبالله، آن القابی که مربوط به امام زمان است، بنده بیایم به خودم نسبت بدهم، بنده بیایم خودم را متّصف کنم، بنده بیایم خودم را جوری ارائه بدهم، مطرح کنم، که در ذهن مردم...

چند شب قبل بود، مشهد مشرف بودم، رفتم سر مزار مرحوم آقا فاتحه خواندم. دو سه تا زن بودند در آنجا، وقتی که فاتحه خواندم، یکی از آن خانم‌ها گفت: آقا شما با این آقایی که در اینجا مدفون هست، نسبتی دارید؟ گفتم که: بنده از متّسبین ایشان هستم! بی‌نسبت نیستیم! آخرش هم نگفتم. چه بگویم؟ غیر از شرمندگی و خجالت ما چه برای آن بزرگان داریم؟ گفتم بله، از منسوبین ایشان هستم. گفتند: ایشان مرد بزرگی بوده؟

گفتم: در زمان حیات خودش کسی مانند او نبوده است! بله، صریحاً گفتم، اعتقاد بنده این است. اینجا را توجه کنید، این‌ها مسئولیت دارد! یکی گفت: پس ایشان امام بوده‌اند؟! گفتم: چی گفتی؟ چی گفتی؟ گفتم دهانت را ببند! زبانت را ببند! گفت: من من گفتم ایشان امام...

گفتم: امام این است! رو کردم به قبر مطهر، گفتم: امام این است! ما دوازده تا امام داریم! ایشان، شیعه این امام است. گفتم: دیگر نگویی‌ها! - خیلی با ادب بودند، معلوم بود که خیلی فرد محترم بوده و فرهنگ خاصی داشتند -

گفتم: نه به ایشان و نه به غیر ایشان امام نگوئید. ما دوازده تا امام بیشتر نداریم، امام این است! و چهار تا فرزند بعد از او، و هفت تا پدر قبل از او، این می‌شود امام. دو تا معصوم دیگر که حضرت زهراء و پیغمبر که آن‌ها هم مرتبه‌شان مرتبه امامت است، هم حضرت زهراء سلام الله علیها، و هم پیغمبر، چون پیغمبر صلی الله علیه و آله هم مرتبه امامت داشتند و هم مرتبه نبوت داشتند.

ببینید، از یک طرف می‌گویم مانند او در زمان حیاتش کسی نبود. این درست و روی حرفم هم ایستاده‌ام و به این مسائل هم ما توجه نداریم، این یکی، اما همین که پای امام وسط می‌آید، پای خط قرمزهای تشیع پیش

می آید، خط قرمزها و مبانی تشیع پیش می آید، سفت باید ایستاد و از آن حدود تجاوز نکرد.

امام زمان ما این است، یعنی ما سوی الله را دارد تدبیر می کند، دارد اداره می کند. چه تدبیری؟ تدبیری که اگر اراده نکند، این سخنان از دهان من خارج نخواهد شد و اگر اراده نکند، گوش شما سخنان مرا نمی شنود، و اگر اراده نکند، مغز شما و قلب شما مطالب مرا درک نمی کند. این ها به اراده کیست؟ آن امام زمان.

و حالا ما می گوییم مثلاً بخشی... اصلاً می شود گفت که ما در قبال این امام زمان رقمی هستیم؟! چه رقمی هستیم؟ بهتر است بگوییم صفر دیگر! خیال خودمان را راحت کنیم و باید هم بگوییم و به این نقطه هم می رسیم و گفتن صفر برای ما فخر و افتخار خواهد بود! افتخار این است.

پس بنابراین آن کسی که تعلق به حکم الله دارد، آن امام زمان است. آیا عمل امام زمان و دستور امام زمان را آنوقت ما باید بر کتاب الله عرضه کنیم؟ چه کتابی؟ ما چقدر از این کتاب الله فهمیدیم؟ آخر عمق! اول کتاب الله را برو بفهم، بعداً بگو فعل اولیاء خدا را باید بر کتاب الله عرضه کنیم. تو بسم الله را هنوز نمی فهمی معنایش چیست، چی چی را می خواهی بر کتاب الله عرضه کنی! دوتا آیه از تو سؤال می کنند...، آنوقت برو فعل اولیاء خدا را بر کتاب خدا عرضه کن، بر سنت عرضه کن.

امام زمان به من می گوید امشب باید تا صبح بیدار باشی و علم قطعی و علم ظاهری دارم که اگر من امشب چهار ساعت نخوابم سکنه قلبی قطعاً انجام خواهد شد و انجام دادن عملی که موجب سکنه قلبی است طبق آیه قرآن و طبق سنت حرام است. حرام است یا نه؟ چکار باید کرد؟ حرف امام زمان را باید گوش داد یا حرف اطباء را؟ طبیب هم راست می گوید، او هم طبق وظیفه خودش باید بگوید، طبیب هم که معصوم نیست، او می گوید طبق اطلاعاتی که بنده دارم، طبق معلوماتی که از این آزمایش ها و از این معاینات برای من حاصل شده شما باید این کار را انجام بدهی و واجب هم هست انجام بدهی.

آیا اگر امام علیه السلام دستور ندهد و ما به وظیفه و دستوری که طبیب می دهد عمل نکنیم، عقاب پشتش هست؟ بله. اما اگر امام این حرف را زد چی؟ همه چی می رود کنار، سکنه هم کردی، کردی، شاید امام علیه السلام بگوید شما باید این را بخوری ولی تضمین نکند، گارانتی ندهد، بگوید من تضمین نمی کنم، به شما گارانتی نمی دهم که شما سالم بمانید، اصلاً شاید دلش بخواد شما سکنه کنید! مسئله چه می شود؟

یکی از افراد می گفت، اتفاقاً از فامیل خود ما بود، ناراحتی قلبی برایش پیش آمده بود، بنده خدا آمده بود در منزل، تازه از بیمارستان آورده بودندش، یک هفته گذشته بود، شب امام رضا علیه السلام را در خواب می بیند، حضرت به او می فرمایند: نمی خواهی به دیدن ما بیایی؟!

از خواب بلند می شود و حضرت را در خواب دیده و خواب هم خب ظاهر است دیگر، حالا جوری هم لابد این خواب برایش روشن بوده که توهم و تخیل نیست. چون خواب شیطانی ممکن است باشد، خواب

رحمانی ممکن است باشد. برایش مشخص بوده که این خواب مورد نظر حضرت است، یعنی حضرت عنایتی به او دارند، خب باید چکار کند؟ بلند شود برود دیگر!

حالا من مریضم، اطباء گفته‌اند از تخت تکان نخور، فرض بکنید که قرص‌ها و فلان... وقتی که حضرت امام رضا می‌فرمایند به دیدن ما نمی‌خواهی بیایی؟ باید بلند شود برود، منتها گفت اگر به افراد بخواهد بگوید خب نمی‌گذارند، عیالش و بچه هاش، رفت همسایه رفیقی داشت، آمد آن را صدا کرد و گفت بین فلانی قضیه این است، می‌دانم که این‌ها نمی‌گذارند، من می‌خواهم به عنوان این که می‌خواهی مرا یک خورده بگردانی، مرا بلند کنی با ماشینت، آهسته، بیاوری زیارت امام رضا و برگردی، البته شاید یک چیزهایی هم که نقل می‌کردند از او، یک چیزهایی هم احساس کرده بود. این می‌گوید بسیار خب، این بنده خدا را بلند می‌کند سوار ماشین و می‌آورد مشهد و خیلی آهسته و خیلی خوب و خیلی سرکیف و در راه هم خیلی حالش خوب و می‌گفت با هم آمدیم در مشهد و زیارت کردیم و با ویلچر بردمش و زیارت کرد و خیلی هم به ما خوش گذشت، شب جمعه‌ای بود، می‌گفت آمدیم در همان مسافرخانه، نصف شب، بلند شد گفت فلانی خداحافظ ما رفتیم! حضرت آمدند فرمودند فلانی ما اینجا صدایت کردیم پیش خودمان نگهت داریم...! و گفت خداحافظ! برو سلام ما را به همه برسان و رو به قبله دراز شد و گفت اشهد أن لا إله... رفت صفا کرد!

خب این چی است؟ این دعوت نیست؟ خب حالا آقایان اطباء می‌گویند تکان بخوری حرام است! واقعا هم حرام است، نه این که حرام نیست، حرام است، من این طرف را رد نمی‌کنم، درست است، ولی صحبت سر این است که با امام رضا چه باید کرد؟ حرف من این است. آیا باید به دستور ظاهری طبیب عمل کرد، یا به دعوت امام رضا؟ امام رضا می‌خواهد بیایی در اینجا چون دیگر عمرت تمام است، خب باید این را انجام داد دیگر.

افرادی که با سید الشهداء بودند مگر غیر از این بود؟ مگر غیر از این بود؟ در شب عاشورا، مگر سید الشهداء صریحا و علناً فرمودند که هر که فردا باشد شهید می‌شود؟ حضرت مخفی نکردند، از این صریح‌تر؟ حتی جایشان را هم نشان دادند. البته قبل از این که آن جایگاه و منزل و مقام همه را نشان بدهند، این را صریحا امام علیه‌السلام برای افراد، بیان می‌کنند که: اگر امشب بمانید، فردا شهید می‌شوید، ولی اگر کسی نمی‌خواهد بماند، امشب برود. کسی که فردا صدای غربت مرا بشنود و در مقام دفاع برنیاید، به روی در آتش جهنم می‌افتد. این حرف را زدند.

حالا می‌گوییم که در جریان کربلا چنین قضیه‌ای اتفاق افتاد، مسئله روشن، کلام امام علیه‌السلام صریح است، همه هم می‌دانند حضرت خلاف نمی‌گویند، مطلبی که حضرت می‌فرماید رد خور ندارد. چراغ را هم خاموش کردند، حالا هر کس می‌خواهد برود، بلند شدند نگاه کردند دیدند سی چهل تا بیشتر نماندند. تمام شد، همه رفتند، حالا اینها حداقل این قدر بودند که گفتند نمانیم تا فردا صدای غربت امام را نشنویم و گذاشتند

رفتند. صحبت من این است، عملی که این‌ها انجام دادند، آیا عمل این‌ها از نقطه نظر موازینی که بیان شد چیست؟ حرام است! ولی خب حضرت گفتند که این را ما به شما بخشیدیم. این را به شما بخشیدیم. در آن شب حضرت یک ارفاقی در واقع می‌شود گفت نسبت به آن‌هایی که رفتند داشتند. همه آن‌ها عملی که انجام دادند در آن شب، عمل حرام بود. چون پسر پیغمبر و امام زمان خودشان را در میان این دشمن تنها گذاشتند. این عمل می‌شود حرام.

چون حفظ امام زمان در هر وقتی شرعا واجب است، از احکام شرعیه است، مثلا فرض بکنید که اگر کسی قصد تعدی دارد، قصد ضربه زدن دارد، قصد إهلاک امام زمان علیه السلام دارد، بر تک تک افراد واجب است که بیایند جلوی این مسئله را بگیرند و اگر هم کشته شدند شهید هستند. پس عملی را که این‌ها انجام می‌دهند می‌شود حرام. ولی حضرت آن ثقل حرام را برداشتند، اینها می‌توانند چون امامند و می‌توانند که در روز قیامت...

سیدالشهداء خیلی کریم بود، خیلی عزیز بود، خیلی حر بود، خیلی آزاد بود، یعنی اصلا این عبارات، عباراتی نیست که بتواند آن شأن و مقام امام را توصیف کند. لذا با این که اینها فعل حرام انجام داده بودند - این مطالب را از خودم نمی‌گویم ها - با این که این فعل حرام انجام داده، این وزر و وبال فعل حرام را از او بر می‌دارد و این را بر می‌گرداند و در همان موقعیت قبل از این می‌گذارد. خودش می‌داند و زندگی خودش. همان، همان روالی که تا الآن داشته، همان وضعیتی که تا حالا داشته، همان نماز و روزه‌ای که تا حالا می‌خوانده، اینقدر این‌ها بزرگوارند.

حالا ما، ما، به خاطر یک مسئله، ما و امثال ما، بلند می‌شویم می‌رویم در صحن امیرالمؤمنین، در صحن سیدالشهداء، آنجا موضع می‌گیریم، تا این که آن‌ها وقتی تیر و توپ و... می‌زنند، بخورد بگویم هان نگاه کنید! نگاه کنید! این‌ها دارند به اینجا می‌زنند!

ببینید چقدر فرق است! می‌رویم در صحن امیرالمؤمنین موضع می‌گیریم که در وقتی که در مقابل کفار هستیم، آنها به حرم امام بزنند تا ما به همه دنیا بگویم آقا دارند می‌زنند، دارند می‌زنند، چکار می‌کنند. یا مسائل دیگری که خب حالا زمانه کم‌کم آن‌ها را روشن می‌کند.

امام می‌آید اصل مسئله را بر می‌دارد، اینجا دریا و اقیانوس حریت و آزادگی است. اصلا حریت و آزادگی ناتوانند از اینکه آنچه که در مرام و مکتب سیدالشهداء است بخواهند بیان کنند. مناعت و عزت نفس، ناتوانند از این که بخواهند آن عزت نفس و آن مناعتی که امام معصوم علیه السلام دارد، بخواهد آن را بیان کند. لغت نمی‌تواند به آن محتوا برسد، به آن واقعیتی که در قلب امام علیه السلام هست بخواهد برسد. لذا با این که این‌ها عمل حرام انجام می‌دهند و فعل حرام انجام می‌دهند حضرت می‌گویند بروید، بروید، اَنتم فی حلّ من بیعتی، شما آزادید، من بیعت را برداشتم، آن‌ها هم خوشحال، شنگول، که الحمدلله امام بیعت را برداشت و یا

علی! بزنی به چاک! برو دیگر! بزنی بریم! خودش گفته!

این رودربایستی را امام حسین شب عاشورا برداشت، آدم در دلش می‌گوید حالا چکار کنم؟ حالا این امام است، این پسر پیغمبر است، سی هزار لشکر آمده، هی می‌رود در دلش می‌گوید ای داد بی داد، ای فلان... ولی حضرت آنقدر حریت دارد، حضرت آنقدر عزت دارد، آنقدر مناعت دارد، که کاری کرد که آن‌ها این مقدار احساس را هم دیگر نکنند. آقا من خودم بیعت را برداشتم، من خودم آن تعلقی را که شما نسبت به تکلیف داشتید، آن تعلق را قطع کردم دیگر چه می‌خواهید؟ بلند شوید بروید دیگر! به برادرش هم گفت برو، بین تا کجا، به پسرش هم گفت برو، به برادرش هم گفت برو، به نزدیک‌ترین افرادش. که این مردم فقط مرا می‌خواهند، نه با تو ای برادر ای ابالفصل کار دارند، نه با سایر افراد و با هیچ‌کس کاری ندارند، مسئله، من هستم. ولی آن‌ها درک کردند، آن‌ها امامشان را شناخته‌اند. آن‌ها می‌دانند کجا بروند.

من به یکی از رفقا می‌گفتم که اگر من آن شب بودم و توفیق برای همچنین قضیه‌ای انجام می‌شد، چون توفیقش را هم باید آن‌ها بدهند، من اگر بودم، یک جور دیگر حرف می‌زدیم، می‌گفتم خیلی خب ما می‌رویم عیبی ندارد! ولی شما یکی مثل خودتان را نشان بدهید، ما می‌رویم! اینجا دیگر هیچ کاری امام نمی‌تواند بکند! گفتم خیلی خب اگر قرار به گفتن است ما هم بلدیم! ما هم بالاخره دوتا کتاب خوانده‌ایم! باشد! عیبی ندارد، ما از اینجا می‌رویم ولی یکی مثل خودت نشان بده! کسی نیست، امام حسین یکی است، دو ندارد، حسین‌های زمان یعنی چه؟ علی‌های زمان یعنی چه؟ این حرف‌ها چیه؟ بنده یک سخنرانی می‌شنیدم در زمان خیلی سابق، یک مرد بزرگی هم بود، اتفاقاً در جلد سوم اسرار ملکوت، در این زمینه یک مطالبی را عرض کرده‌ام و عرض می‌کنم انشاءالله تا خدا توفیق بدهد که تمام بشود، بله، صحبتشان این بود که شمر آن زمان گذشت، مرد، دفن شد، ما امروز باید شمرهای زمان را بشناسیم.

بله! شمر زمان درست است، ممکن است فرض بکنید که در یک زمانی هزار تا شمر هم باشد. مگر صدام نبود؟ صدام کمتر از شمر بود؟ صدام و غیر صدام، حالا فقط صدام شمر باشد؟ نه خیلی‌ها هستند، بله، زیاد هستند، غیر صدام هم هستند، شمر هستند، یزید، عبیدالله، بدتر از آن‌ها هم هستند! از آن‌ها بدتر هم داریم، از عبیدالله بدتر هم داریم.

خوش بود گر محک تجربه آید به میان تا سیه روی شود هرکه در او غش باشد.

آب ندیده‌ایم! اگر آب ببینیم از عبیدالله هم بدتر می‌شویم. خدا رحمت کند مرحوم حاج حبیب خراسانی را که می‌فرماید:

عیان گردد چو در آب افتد این مرغ که مرغابی بود یا ماکیان است

هنوز آب ندیده‌ایم! و الاً شنايمان بد نیست! زیر آبی هم می‌توانیم برویم. رو آبی هم بلدیم. گفت بیا اینجا شنا کن بیا اینجا! گفت بلد نیستم، گفت خب زیر آبی بیا! زیر آبی را که همه بلدیم! اگر شنا بلد نیستیم

روی آب برویم، زیر آبی خب می‌توانیم...!

عیان گردد چو در آب افتد این مرغ که مرغابی بود یا ماکیان است

مگر نباید فعل امام را عرضه بداریم به کتاب و سنت؟ کتاب و سنت می‌گوید این عملی که می‌کنی حرام است. پس باید به امام زمان بگوییم با عرض معذرت، چون که ما علم داریم بر این که بیداری تا به صبح، این بیداری موجب ضرر بر بدن است، و ضرر بر بدن هم طبق کتاب و سنت حرام است، پس بنابراین ما این دستور شما را نمی‌توانیم اطاعت کنیم. نیم ساعت اطاعت می‌کنیم، یک ساعت اطاعت می‌کنیم، حضرت هم می‌فرمایند خوش آمدید! خوش آمدید! ما حرفی نداریم، ولی از کیسه‌ات رفت، از کیسه ات رفت، ما نمی‌خواستیم در این دنیا تو یک ربات باشی! می‌خواستیم در این دنیا تو به آن مرتبه انسانیت برسی.

راجع به مطالبی که خدمت رفقا عرض کردیم در جلسات گذشته که نه تنها فعل امام و معصوم علیه السلام با کتاب و سنت ممکن است مخالف باشد، بلکه عملاً موارد عدیده‌ای هم به رفقا ارائه دادیم، که در این موارد عدیده، عمل آن‌ها یک عمل خاص و استثنائی بوده و واجب بوده بر افراد که اطاعت کنند. در آن قضیه‌های اوامری که داشتند، قضیه حضرت ابراهیم، قضیه حضرت خضر، قضیه حضرت موسی، قضاوت‌های حضرت داود علیه السلام، مطالبی که در زمان ائمه اتفاق افتاده، امیرالمؤمنین یا امام حسین، امام صادق علیهم السلام و بقیه، مطالبی که از امام زمان علیه السلام در زمان ظهورشان اتفاق می‌افتد طبق آثار و طبق اخبار. حضرت می‌فرمایند این کار را بکن، این کار را نکن، با این ازدواج کن، این را طلاق بده. این‌ها چیزهایی است که در خود زمان ظهور حضرت هست، و واجب است، به زن می‌گویند باید از شوهرت جدا شوی، باید جدا شود. به مرد می‌گویند باید از زنت جدا بشوی، باید جدا بشود. کدام یک از این‌ها با کتاب و سنت جور در می‌آید؟ کدام یک از این‌ها؟

البته خدمت رفقا عرض کردم این مطالبی را که فعلاً صحبت می‌شود بعداً به صورت کتاب رفقا انشاءالله زحمتش را می‌کشند، و با یک مقدار تفصیلات فنی‌تر، یک مقدار مطالب اضافه، فنی‌تر، این مطالب انشاءالله بصورت کتاب این مسائل منتشر می‌شود و جلوی خیلی از اعتراضات و اشکالاتی که مطرح شده است را انشاءالله خواهد گرفت.

این قضیه نشان می‌دهد که حکم الهی به عنوان یک قضیه اصطلاحی موجب کلیه نیست که تمام احکام الهی، همه این‌ها احکام ثابت و پایدار و غیر قابل استثناء و غیر قابل تقیید و تحوّل باشند و افراد باید در تصرفات، در دستورات، در صحبت‌ها، در مطالب خودشان، در افعال و اعمال به آن مطالب کلی به عنوان یک قضیه موجب کلیه باید رجوع کنند؛ خیر، بلکه، آن مطالب به عنوان قضیه موجب جزئی است.

قضیه موجب کلیه در حکم الله این است: هرچیزی که اراده خدا و رضایت خدا، در انجام آن فعل، به بنده و مکلف تعلق بگیرد، آن عبارت از حکم خداست. خب حالا گاهی اوقات آن قسم است، گاهی اوقات

قسم دیگر خواهد بود. هر چیزی که اراده خدا به آن تعلق بگیرد، از کجا معلوم؟ اول ما نباید بیاییم و یک احکامی را ثابت قرار بدهیم و بگوییم حکم خدا این است و غیر قابل تغییر، مثل آئین نامه ای که برای سازمان ها و برای ادارات و وزارت خانه ها و این ها تنظیم می کنند و هر کسی که بیاید باید طبق آن آئین نامه عمل کند، طبق آن قوانین عمل کند، چه وزیر باشد، چه مدیر باشد، چه هر مسئولی می خواهد باشد، معاون باشد، حتی آن آبدارچی هم بایستی طبق آن قوانین عمل کند و اگر نکند مورد بازخواست قرار می گیرد. مورد تعقیب قرار می گیرد و می شود از او شکایت کرد که او طبق آئین نامه عمل نکرده.

اما در اسلام و احکام اسلام اینطور نیست. حکم اسلام این است که هر فعلی که رضای الهی و اراده الهی برای بنده خاص، یا برای عده متعدد به آن تعلق بگیرد، آن می شود حکم الهی. خب این حکم الله گاهی اینطور است، گاهی نحوه او فرق می کند. گاهی حکم الله در نماز شب خواندن است، گاهی حکم الله در خلاف است.

خود بنده در یک زمانی بود، مرحوم پدرم به من فرمودند نماز شب نباید شما بخوانید! خب حالا او چه می بیند و به چه قسم می بیند؟ بعد هم هر چه می گفتند بخوان، نمی خواندیم! گفتم آقا جان من استصحاب جاری می کنم! هی می گفتند چرا اینقدر تنبلی می کنی؟ گفتم من استصحاب می کنم! گفتند از همه اصول فقط استصحاب را یاد گرفته ای؟ تازه استصحاب در وقتی است که مخالف نص نباشد، من الآن دارم خودم می گویم بخوان...! خب دیگر از این کارها و جسارت ها خیلی داشتیم!

گفتند که نباید نماز بخوانید، گفتم بسیار خب. من واقعا آن موقع پر پر می زدم برای بلند شدن و نماز شب خواندن. گفتند که امر است و نباید بخوانی و نمی خواندم. خب چه باید کرد؟ او دارد درست می گوید، آن چیزی را می بیند در من که من با بیست و دو سال سن آن را نمی بینم ولی او دارد می بیند. می گوید امروز را بخوان، فردا نخوان. پس فردا با این شرائط بخوان. آن تکلیفی متعلق به انسان است که آن تکلیف از روی اراده و رضای الهی نازل شده باشد و تعلق بگیرد، نه تکلیف فیکس و منضبط خاص آئین نامه ای که ما باید امور خود را نسبت به آن تنظیم کنیم. اگر بخواهد این نحوه باشد، پس بنابراین به دستور و فرمان امام هم دیگر نمی شود عمل کرد. چون دستور او با آن آئین نامه مخالف می شود.

امام صادق وقتی به آن شخص خراسانی می فرماید برو در تنور، آن شخص خراسانی می گوید بروم می سوزم یابن رسول الله! آتش را نمی بینید دارد می رود بالا؟ حضرت می فرماید بله دارم می بینم می رود بالا، بفرمایید تشریف ببرید، آن تو گرم تر از اینجاست! او می گوید یابن رسول الله ما شما را می خواهیم با یک گرمای معتدل! نه با گرمایی که ما را بسوزاند!

ما، امامان را می خواهیم با یک گرمای معتدل! توجه کردید؟ اما گرمایی که بیاید این نفس را بسوزاند، آن امام را نمی خواهیم. گرمایی که بیاید تخیلات ما را بسوزاند، آن گرما را نمی خواهیم. گرمایی که بیاید

توهمات ما را بسوزاند، آن گرما را نمی‌خواهیم. گرمای معتدل، می‌گویند آتش خوب است که انسان در کنارش گرم بشود، نه این که ... خب؛ امام علیه السلام به این دستور می‌دهد این اطاعت نمی‌کند؛ مثل ما! ما هم اطاعت نمی‌کنیم، اگر بودیم اطاعت نمی‌کردیم دیگر، تازه ما طلبه هستیم، آن بدبخت طلبه هم نبود، او می‌گفتش که یابن رسول الله خب می‌میرم که برم اون جا! - مشهدی بوده! -

خب اگر ما هم آنجا بودیم چه می‌گفتیم؟ می‌گفتیم که! یابن رسول الله مگر خودتان نمی‌گفتید ... **وَلَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ** **البقرة، 195** ✽ آن آتش را نمی‌بینید؟ ما طلبه‌ایم، محاجه می‌کنیم! در مقابل امام علیه السلام محاجه می‌کنیم! ما طلبه‌ها، بله، آنقدر جسارت و جرأت داریم که در مقابل امام معصوم بایستیم و محاجه کنیم!

خدا نیاورد آن روز را. که آن روز، روز مرگ ما خواهد بود. مرگ و نابودی ما... در مقابل امام علیه السلام بخواهیم مطلبی را بگوییم. بله، حضرت می‌فرماید بله، خودم دارم می‌بینم که آنجا دارد آتش می‌رود بالا... ولی وقتی آن یکی می‌آید، هنوز ننشسته حضرت به او چه می‌فرمایند؟ قبل از این که سلام و علیک کنی و بنشینی، برو در آن تنور! اصلاً نه چشمی و نه اعتراضی، یکسره سرش را می‌اندازد - هارون ها! - می‌رود در تنور، می‌رود آنجا می‌نشیند. مرد خراسانی اصلاً وحشت می‌کند که آه سوخت! جزغاله شد رفت هوا!

حضرت شروع کردند صحبت کردن، یک مطالبی از این طرف و از آن طرف و ذهن او هم منصرف شد. نیم ساعت گذشت، یکدفعه گفتند برو رفیقت را ببین دارد چکار می‌کند، رفت دید با آتش‌ها دارد یک قل دو قل و از این بازی‌ها می‌کند! این آتش‌ها را می‌اندازد بالا و می‌اندازد پایین. حضرت گفتند بگو بیاید بالا دیگر، بگو بیاید بنشیند، آمدند نشستند و...

اراده الهی الآن به چه تعلق گرفته؟ رضای الهی به چه تعلق گرفته؟ اراده الهی به کلام امام صادق تعلق گرفته، این! این هرچه بگوید می‌شود شرع! درست شد؟ پس حالا شرع را فهمیدیم که چیست؟ شرع عبارت است از کلامی که معصوم بگوید، تمام شد. امری که معصوم بکند، نهی‌ای که معصوم بکند، معصوم، نه غیر معصوم، متوجه شدید؟ آن امام! آن مسائل می‌شود شرع.

خیلی خب، حالا آمدیم سراغ اولیاء خدا، اولیاء خدا تکلیفشان چیست؟ نسبت به اولیاء خدا همانطوری که در جلد دوم اسرار، بنده تا حدودی، البته تا حدودی، بنده راجع به آن مسئله بحث کرده‌ام و خدمت رفقا هم عرض کردم که مسئله اصلاً بالاتر از آن است که بنده اصلاً جرأت برای تکلمش را حتی داشته باشم، اولیاء خدا، کلامشان و فعلشان و تصرفشان در تحت تصرف امام علیه السلام، نفس آن فعل امام علیه السلام خواهد شد. یعنی چه؟ یعنی فرض کنید اگر یک ولی الهی به یک شخص بگوید که امشب تا صبح باید شما به نماز بایستید، یا به بیداری باید شما قیام کنید، یا فلان عمل را انجام بدهید، نخواهید، اگر ولی الهی یک همچنین مطلبی را بفرماید، صحبت در اینجا است، - ببینید مطلب را دیگر خیلی دارم می‌آورم پایین - اگر اطباء گفتند که

اگر بی خوابی بکشید برای شما خطر است و حرام.

من یک وقت با یکی از دوستان بودم، یکی از دوستان طبیب چشم، همین رفیقمان آقای دکتر سجادی، یکی از دوستان هم بود، که آن یک بیماری چشمی داشت، که در شب خوب نمی توانست ببیند. تا این حرف را گفت، یک دفعه ایشان گفتش که: رانندگی در شب برای شما از نظر بنده حرام است! بعد گفت: حرامش را آقای طهرانی باید بگوید! گفتم نه، من هم همین که شما می گوید را می گویم، رانندگی برای شما در شب حرام است، چرا؟ چون طبق تشخیص طبیب چشم او قدرت دید را در شب از دست می دهد، ضعیف می شود. اگر یک بچه بیاید جلو، می زند و زیرش می گیرد. پس بنابراین، فعلی که الآن، عملی که الآن این طبیب الآن دارد این را مطرح می کند، هم عقلا واجب است، و هم عرفا واجب است و هم قانونا. محکمه اگر یک کاری بکند، این را چکار می کند؟ به عنوان یک مجرم الآن تلقی می کند. وقتی طبیب به تو گفت که حرام است و نباید انجام بدهی چرا شما رانندگی کردی؟ شرع هم همین را می گوید. و همینطور سائر مطالب، سایر موارد. موارد طبی، غیر طبی و... در یک همچنین موقعی فرض بکنید که یک ولی الهی به همین شخصی که طبیب گفته رانندگی در شب حرام است: آقا این نامه را بردار، سوار ماشین شو، خودت هم رانندگی کن و ببر از این شهر به فلان شهر، سه ساعت هم باید در طول مسیر باشی، صبح نخوابیده، ظهر نخوابیده، عصر نخوابیده، وضع چشم هم... چکار باید بکند؟ باید بگوید من نمی برم؟ یا باید ببرم؟ این کلام ولی الهی در اینجا است، گفتیم اگر امام علیه السلام بود این می شود شرع. و کلام امام علیه السلام با این کلام ولی الهی، چه ارتباطی می تواند داشته باشد؟ آیا کلام ولی الهی با کلام امام معصوم تفاوت دارد؟ ولی آن کسی است که کلام او را اگر امام زمان علیه السلام هم در اینجا باشد، همین را بفرماید که این شخص به تو دستور داده. این می شود ولی الهی.

پس فرق او با امام چیست؟ چه فرقی با امام دارد؟ فرقی در سعه وجودی است، نه در انکشاف واقع و مصلحت شخصی، یا مصلحت اجتماعی. سعه وجودی امام علیه السلام بیشتر است از سعه وجود ولی، الآن این پارچ بزرگتر است از این لیوان. آبی که در این است، با آبی که در آن است یکی است یا دوتا است؟ یکی است، این آبی که الآن در این لیوان است از کجا آمد؟ من این آب را ریختم، هان ببینید دارم می ریزم، این آبی که الآن در این لیوان هست همین آبی بوده که در این پارچ بوده. دو آب نیست، این یک آب تصفیه شده است، ولی وقتی که در اینجا ریخته می شود، آیا تصفیه اش گرفته می شود؟ مواد افزودنی اش زیاد می شود؟ سنگینی اش زیاد می شود؟ نه، همان است.

ارتباط بین ولی و بین امام معصوم این است، ارتباط بین این لیوان و این پارچ است. این چیزی که در اینجا است، همین است که در اینجا است. اگر این آب در موقع ریختن در این لیوان تغییر کند، الآن سختی اش فرض کنید که من باب مثال صد است، وقتی که در اینجا ریخته می شود سختی اش بشود چهارصد پس معلوم می شود این آب با این آب دوتا است. این ولی نیست، این ماها هستیم، ماها اینطور می شویم، آن فیض الهی

وقتی که می آید، همین که می آید در قالب ما، من بنده، و امثال بنده، وقتی که می آید، تغییر و تحول پیدا می کند، با تغییر و تحولات تخیلاتی ما، و نفسانیات ما، و شیطنت های ما، و نفس ناآرام ما و ارتکازات ذهنی ما و برداشت های ما، و صفات و ملکات ما، با تمام این ها می آید قاطی می شود و آن وقت ببینید دیگر چه در می آید بیرون.

آن یک چیز دیگر آمده، این یک چیز دیگر دارد در می آید بیرون. این آب با سختی پنجاه آمده این تو، این آب با سختی هشت میلیون دارد در می آید! ای کاش چهارصد و پانصد بود! درست شد؟ این می شود دو تا، این می شود صد و هشتاد درجه تفاوت، وقتی که آن نور وارد نفس شده، آن اراده وقتی که آمده، آن علم وقتی که آمده، آن قدرت وقتی که آمده، وقتی آمده در این نفس، این نفس نتوانسته است او را خالصانه - توجه کنید! - خالصانه نگه دارد و بعد خالصانه از این زبان بدهد بیرون. آمده این را قاطی کرده، هم زده، هی هم زده، هی هم زده، مثل گوش کوب! عین این ماشین های همزن، که دوغ درست می کنند و هی همزده و همزده، آنچه که در می آید: اااا! این اصلاً یک چیز دیگر در آمده! این یک چیز دیگر بود، این نهی بود، حالا از این دهان دارد امر در می آید! این امر بود، حالا از این دهان دارد نهی بیرون می آید! زاویه صد و هشتاد درجه اختلاف در اینجا درست شد، چرا؟ این نفس قاطی است!

ابن زیاد و یزید وقتی که امر می کنند، معاویه وقتی که می آید لشکر شام را می خواهد فریب بدهد چطور فریب می دهد؟ مگر معاویه آیه قرآن را نمی داند؟ مگر معاویه سنت پیغمبر را نمی داند؟ مگر معاویه برائت و بی گناهی امیرالمؤمنین را نسبت به قتل عثمان نمی داند؟ همه را می داند، اما شیطنت! پدرسوختگی! شیطنت، حقه بازی، که در این نفس اوست و برای ریاست و روی تخت نشستن جان می دهد و جان می ستاند، می آید چکار می کند؟ آیه قرآن را: و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطاناً! امیرالمؤمنین کشته؟ هان؟ آیه قرآن را می داند، ولی وقتی می آید در قلبش، این شروع می کند این آیه را چرخاندن! خب چکار کند؟ بیعت با علی واجب است یا نه؟ بیعت با علی واجب است. خب اگر بخواهم بیعت کنم، خب علی می گوید برو کنار! همانطوری که به زبیر و طلحه حضرت گفت اینجا برای چه تشریف آورده اید؟ بروم چراغ بیت المال را خاموش کنم، بروم چراغ شخصی بیاورم، صحبت شما صحبت اجتماعی نیست و من دارم کار بیت المال را می کنم.

ای داد بی داد! همین طلحه و زبیر این ها هم همینطور است. این معاویه هم می آید، ادراک می کند وجوب بیعت با امیرالمؤمنین را، بیعت با ائمه همه واجب است در نهج البلاغه داریم که و لا لشاهد أن یختار و لا لعائب أن یرد. وقتی که می آید این چکار می کند؟ هی شروع می کند: خب چکار کنم؟ او مرا می گذارد کنار، پس بنابراین به دنبال یک راهی می گردم، قتل عثمان هم که اتفاق افتاده، خب من هم که قوم و خویشش هستم.... خب عثمان مرده به تو چه مربوط است؟ برو کنار! بهتر از تو و نزدیک تر از تو هستند، برای چه راه

افتاده‌ای؟ این شروع می‌کند گرداندن، چرخاندن، این مطلب وجوب بیعت با علی، و تسلیم شدن در برابر علی، و انقیاد در برابر علی را می‌آید با آن نفسانیات خودش می‌گرداند و بعد می‌گوید: ما بیعت مشروط می‌کنیم، یا قتلۀ عثمان را تحویل بده... آن موقع اگر هم امیرالمؤمنین قتلۀ را تحویل می‌داد، می‌گفتش که نه، یک کسان دیگری در لشکرت هستند! او که آرام نمی‌نشیند!

امیرالمؤمنین می‌گوید خیلی خب، قتلۀ عثمان چند تا بودند؟ همه این سه هزار تا که نبودند، چهار تا بودند. خب این چهار تا را هم بیا و ببر! هر کار می‌خواهی بکن.

می‌گوید نه، آن چهار تا چیه؟! بالاخره این همه بودند! بعد می‌گوید اصلاً خودت هم جزو شان هستی! بالاخره به اینجا هم می‌رسد، شیطان شیطان است، شیطان شیطان است، اول از راه راست وارد می‌شود، راست نشد، یک خورده توام با دروغ، دروغ نشد اصلاً تا جایی که تهمت! تا آخر قضیه بالاخره باید برود. اول راست خودش را جلوه می‌دهد، پیش مردم همه موجه هستیم، همه منزّه هستیم، همه ما را تبرئه می‌کنند، نشد مجبوریم چکار کنیم؟ از حقه بازی کمک بگیریم، از تقلب کمک بگیریم، از دروغ کمک بگیریم، از اختلاس کمک بگیریم، از همه چیز کمک بگیریم، هان؟ کمک بگیریم، از صدق که نمی‌شود کمک گرفت از جای دیگر می‌آید جلو، وجوب بیعت با امیرالمؤمنین از طرف خدا آمد از طرف شیطان که نمی‌آید. آن از طرف خدا وجوب بیعت می‌آید در نفس: حالا این را چکار بکنم؟ در قبال این مسئله چه واکنشی نشان بدهم؟ قبول بکنم همه تاج و تختم رفته! شروع می‌کند نفس گرداندن، چرخاندن، می‌آید، می‌آید جلو، می‌گوید بیعت با علی اشکال ندارد، منتها از آن طرف مسئله قتل عثمان اتفاق افتاده، باید قتلۀ عثمان را به ما تحویل بدهند، قصاص کنیم، بعد آنوقت چکار می‌کنیم؟ یک فکری می‌کنیم، به افراد می‌گویند، افراد دور و بری‌اش هم می‌گویند راست می‌گوید!

یکی در نمی‌آید بگوید عثمان چند نفر بود؟ یک نفر بود! تو که می‌خواهی سه هزار نفر را بکشی! مگر نداریم وَ كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿المائدة، 45﴾ این را چکار می‌کند؟ می‌پيچاند قضیه را، آن‌ها هم می‌گویند خیلی خب آقا راه می‌افتد، مردم از این طرف، از آن طرف کشته می‌شوند، سر چی؟ سر استکبار و سر عناد، همه این‌ها به این بر می‌گردد، سر استکبار و عناد.

آن حقیقت و آن نوری که از اینجا می‌آید، وقتی که در این نفس می‌آید بر می‌گردد و چهره خود را تغییر می‌دهد و به یک چهره مشوّ عبور می‌کند و می‌رود جلو. اما نفس ولی، با نفس امام این پیوند را دارد، پس بنابراین اگر ولی یک حرفی را زد که آن حرف از دیدگاه انسان ممکن است آن حرف مخالف باشد... ولی! نه مجتهد! توجه کردید؟ مجتهد باید به همین مسائل ظاهر عمل بکند، چون هنوز دستش به ولی نرسیده، صحبت در آنجایی است که ولی باشد، لذا در مسئله متابعت از کلام امام و از سنت امام، این مسئله اگر استثنا داشته باشد، اختصاص به همان مورد دارد، به همین هارون مکی که امام صادق علیه السلام فرمودند برو در تنور، اگر

فردا هارون مکی خودش بلند شود بیاید، اگر خودش بلند شود بیاید، در منزل امام صادق، ببیند تنور روشن است، حق دارد برود در تنور؟ نه! حضرت که نگفته‌اند! اگر برود می‌سوزد و خدا پدرش را هم در می‌آورد! حضرت که نگفتند تو بروی، برای چه داری می‌روی؟

- خب دیروز گفتند!

- خب دیروز گفتند، امروز که نگفتند!

نمی‌شود تخطی کرد! و به عنوان یک سنت نمی‌شود پذیرفت کلام امام را. وقتی که انسان آن کلام را از امام تلقی کند، اختصاص به همان موقع دارد، مگر این که امام برای او یک آمدی هم معین کند. ای شخصی که تو در اینجا آمدی، هر روز که می‌آیی اینجا اول باید یک عرض سلام به این تنور بکنی، بعد تشریف بیاوری اینجا بنشینی. اگر این باشد بله، می‌گویند هر روز باید بروی در تنور. ولی اگر امام علیه السلام بگویند الآن که آمدی باید این کار را بکنی، این اختصاص به الآن دارد. حق نداری، حتی دو دقیقه دیگر هم حق نداری بروی. اگر حضرت بلند شد رفت، باز هم نمی‌توانی، باید ببینی چه گفته‌اند.

عین همین مطلب هم در مورد ولی است، اگر ولی آمد یک مطلبی را گفت که آن مطلب برای انسان شبهه دارد، شما می‌توانید دیگر به کتاب عرضه کنید؟ دیگر نمی‌شود، چرا؟ او الآن از مافوق قوانین و آن آئین‌نامه دارد صحبت می‌کند، آن ولی را ما می‌گوییم که کلام او کلام الله و اراده او اراده الله است، نه هر شخصی که دو کلام خوانده، یا فرض کنید که حالی پیدا کرده، یا می‌تواند تصرفاتی بکند، یا می‌تواند کلام غیر عادی بگوید، ما به او ولی نمی‌گوییم، او شخص عادی است، افراد عادی هستند، اطاعت از آنها واجب نیست، بلکه حرام است، و انسان باید مطالب را با آن یقینات بسنجد. اما آن ولی الهی: مرحوم قاضی رضوان الله علیه است، این شخص! مرحوم آقا رضوان الله علیه است، استاد ایشان، آخوند ملا حسینقلی همدانی، این افراد! این افراد. اگر این‌ها یک حکمی کردند، مثلاً فرض کنید که باید شما از هم جدا شوید، آیا انسان واجب است اطاعت بکند یا نه؟ واجب می‌شود، چرا؟ چون می‌شود کلام امام.

خُلف این قضیه را من حالا می‌خواهم عرض کنم، اگر قرار بر این باشد - اینجا دیگر اهل علم، در این قضیه باید دقت بیشتری داشته باشند - اگر قرار بر این باشد که اطاعت از ولی منوط به شک نکردن باشد. یعنی چه؟ یعنی ما تا وقتی می‌توانیم از ولی اطاعت کنیم که شک در فعل برای ما پیدا نشود، معنایش این است دیگر، اشکالی که همه مطرح می‌کنند این است که در صورت شک در صحت و نفوذ امر ولی، انسان باید آن کلام را به کتاب الله و سنت عرضه کند، اگر موافق کتاب الله و سنت بود، انجام بدهد و اگر مخالف بود انجام ندهد. اگر گفت که امشب نماز شب بخوان، خب کتاب الله و سنت می‌گویند نماز شب دیگر! **وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً** **لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَّخْمُوداً ﴿۷۹﴾** (الإسراء، 79) تازه کتاب و سنت می‌گویند مستحب است. حالا اگر این ولی گفت واجب است (که در آن هم صحبت پیش می‌آید) خب این در این صورت اشکال ندارد. اما اگر آمد یک

ولی گفتش که آقا شما نماز شب نباید بخوانید، این می شود مخالف کتاب و سنت، هیچ اشکالی هم در من نیست، نه مرض دارم، نه اعصابم، نه قلبم، نه هیچی، همه چی نرمال، ولی می گوید آقا شما از این دفعه تا یک ماه دیگر نماز شب نباید بخوانید! خب این که می شود مخالف کتاب و سنت، آیا شک نباید بکنید؟ باید شک کنیم دیگر. باید اطاعت کنیم؟ نه دیگر، مخالف کتاب و سنت است، چه می شود قضیه؟ هیچ! با تمام مطالبی که ما گفتیم منافات پیدا می شود.

اگر اطاعت از ولی منوط باشد به شک نکردن...، مگر افراد از دو دسته خارجند؟ یا مقلد هستند، یا مجتهد - بعدا بحث مجتهد را می کنیم، فعلا بحث مقلد است - افرادی که مقلد هستند: مرحوم قاضی رضوان الله علیه می گوید استتار قرص، همین که قرص خورشید رفت در زیر افق، موقع نماز مغرب است. این فتوای مرحوم قاضی است، هم مجتهد است و هم ولی الهی. افرادی که در اینجا نشسته اند، این ها مقلد سید ابوالحسن اصفهانی اند، ایشان استتار قرص را به تنهایی کفایت نمی داند و حکم به بطلان نماز مغرب در یک همچنین وقتی می کند دیگر، هان؟ نماز باطل است دیگر، شما قبل از مغرب نماز بخوان، خب نماز باطل است، باید دوباره نماز بخوانید. قبل از این که زوال ظهر باشد، خورشید بیاید در زوال، اگر شما بخواهید نماز ظهر بخوانید باطل است، قبل از این که خورشید غروب بکند بخواهید نماز مغرب بخوانید باطل است.

- امروز دلم می خواهم یک ساعت زودتر به استقبال نماز بروم

- برو پی کارت! نماز به درد خودت می خورد.

باید طبق تکلیف انسان عملش را انجام بدهد، درست؟ دو تکلیف در اینجا هست، دو فتوا در اینجا هست، یکی می گوید با استتار قرص، همین که قرص خورشید مستتر شد، ولی الهی می گوید که شما نماز را بخوانید، من می خوانم شما هم پشت سرم بخوانید، افرادی که در آنجا نشسته اند، به مرحوم قاضی عرض می کنند، - خیلی هم بی خود عرض می کنند - عرض می کنند که آقا صبر کنید بیست دقیقه که ذهاب حمرة مشرقیه بشود، ذهاب حمرة مشرقیه، آن قرمزی، از بالای سر عبور بکند، یک ربع بیست دقیقه بعد که گذشت، و مطابق شد با فتوای سید ابوالحسن اصفهانی... آقای سید ابوالحسن اصفهانی خب مرجع بود، مجتهد بود، وظیفه خودش را دارد، حالا مصیب بودن، و مصیب نبودنش که عرض کردم همه ما خاطی هستیم و معصوم که نیستیم. آن طبق وظیفه خودش عمل می کند و به مقلدینش هم می گوید عمل کنند، خب درست است. ایشان به افرادی که در آنجا هستند می گویند بیست دقیقه باید صبر کنید، اینجا این مسئله پیش می آید: ولی الهی می گوید آن نمازی را که من برای شما مفید می دانم، الان است، نماز بیست دقیقه دیگر برای شما مفید نیست؛ فایده اش کمتر است، آسید ابوالحسن اصفهانی طبق فتوایش می گوید نماز الان حرام است و باطل است. خیلی خب، مقلدین در اینجا شک کرده اند دیگر، دیگر از شک هم بالاتر، شک در صحت کلام مرحوم قاضی مساوی است با عدم انقیاد و اطاعت از ولی الهی، پس ولی الهی می رود کنار.

یا باید دست از تقلید سید بردارند، و هر چه این ولی الهی گفت بپذیرند، این همانی است که مرحوم آقا رضوان الله علیه می فرمودند. - رسیدیم به مطلب - در آن بحثشان با مرحوم علامه طباطبائی که بنده نمی دانم در کجا نقل کرده ام، که بنده خودم بودم و حضور داشتم در آنجا، صحبت در این بود که مرحوم آقا می فرمودند با وجود شخصی مثل مرحوم قاضی، دیگر شاگردان ایشان - نه سایر افرادی که آقای قاضی را نمی شناختند، این افراد که معذورند و مکلفند و خودشان می دانند - نمی توانند از سید ابوالحسن اصفهانی تقلید کنند، تقلید از او می شود باطل. اما امثال آقای قاضی که این مطلب را نمی گفتند، آن ها بزرگوار بودند، می گفتند بسیار خب صبر می کنیم، رعایت می کردند، می گفتند صبر می کنیم، تا یک ربع دیگر. طرف هم یقه استاد را گرفته که نماز را نخوان و هم سر حرف خودش ایستاده، آنوقت آن بزرگوار هم چکار می کند؟ یعنی طرف نه دلش می آید که این اقتدای به او را از دست بدهد، و نه این که تسلیم او می شود! اگر تسلیم او بشود، خب می ایستد نماز می خواند، می گوید من تقلید را از آقا سید ابوالحسن می کنم، ولی نماز را هم پشت سر شما می خوانم. این؟؟؟ و؟؟؟ می شود که. این که یک بام و دو هوا می شود.

پس اگر انسان در صحت کلام ولی شک بکند، این شک منجر می شود به عدم اطاعت از ولی. پس الآن سلوک زیر سؤال رفت، اصلاً ما سلوک نداریم! چون مقلد برایش شک پیدا شده، در چه صورت شک پیدا می شود؟ شک نسبت به یک مرجعی که خودش دارد. اگر مرجعش این ولی باشد، خب شک برایش پیدا نمی شود. اما اگر مرجع دیگری داشته باشد و از او تقلید کند، در این جا اگر بخواهد از مرحوم قاضی تقلید کند، نمازش باطل است چون مرجع او می گوید نماز الآن باطل است. اگر بخواهد از مرجع خودش تقلید بکند، متابعت از استاد را از دست داده. پس بنابراین اطاعت از استاد، مربوط می شود به مواردی که بین استاد و بین آن مرجع اختلاف نباشد!! خب خاله من هم می تواند همچنین احکامی بدهد! هر وقت حرف آن خاله با حرف ولی خدا موافق بود، از او اطاعت می کنم، هر وقتی که مخالف بود اطاعت نمی کنم! پس بین خاله بنده و بین ولی خدا چه فرقی کرد؟ چه فرقی کرد؟ بین این همسایه و بین ولی خدا چه فرقی می کند؟ هر وقت موافق بود: سمعاً و طاعتاً! می گوید عجب آدم خوبی است! هر وقت هم مخالف بود: نه حرف شما با آن مرجع من مخالف است نمی توانم گوش بدهم! پس بین یک ولی و بین افراد عادی چه فرقی شد؟ هیچ! همه یکی شدند. این اشکال نقضی است که اگر آن فرد مقلد باشد. حال اگر مجتهد باشد که دیگر مسئله افحش می شود. مجتهد مگر آن حکمی را که پیدا می کند، آن حکم، حکم الله در حق او نیست؟ افرادی که فرض بکنید که این ها پیش یک ولی الهی در آنجا به تلمذ مشغولند. تلمذ البته، تلمذ نداریم، مشغول به شاگردی به اصطلاح، به سلوک، به اطاعت از این ها هستند، و مجتهد هم هست... مجتهد یعنی چی؟ من خودم به آن حکم شرعی بر اساس علم و بر اساس مدارک و بر اساس مبانی، به آن حکم شرعی بنده رسیده ام، آن حکم شرعی با دستور ولی مخالف است، مجتهد باید چکار کند؟ پس نباید انجام بدهد دیگر. معنایش این است دیگر، اگر انجام

بدهد با علم و با یقین او نسبت به یک مسئله‌ای مخالف در می‌آید، انجام ندهد، از دستور ولی در اینجا تخطی کرده، پس بنابراین راه سلوک بالکل دیگر بسته شد. پس اشکال از اصل غلط است، کسی که می‌آید پیش ولی، شک کردن اصلاً نداریم، کسی که بخواهد شک بکند، اگر بخواهد شک بکند یعنی من این را قبول ندارم.

مرحوم آقا رضوان الله علیه ایشان در طول حیاتشان با یک همچنین مسائلی مواجه بودند. یک روز یک بنده خدایی بود، از متسببین هم بود، ایشان یک دستوری به او داده بودند. البته بی جهت هم یک همچنین قضایایی برای انسان پیدا نمی‌شود. وقتی انسان در یک قضایی بیفتد، در یک تمردهایی بیفتد، در یک جسارت‌ها و بی ادبی‌ها...، اوه اوه اوه!

از خدا خواهیم توفیق ادب بی ادب محروم ماند از لطف رب

آن شخصی که برایش این قضیه پیش آمده بود، من نسبت به آقا یک همچنین بی ادبی‌هایی از او مشاهده می‌کردم و گفتم که مثل این که کارش در آمده. گذشت تا مدتی ایشان یک دستور به او دادند وقتی دستور دادند، رو کرد به ایشان و گفت که آقا - خودش هم اهل علم بود حالا اجتهاد و غیر اجتهادش را نمی‌دانم. البته بعید است مجتهد نبود، نه - گفت آقا این دستوری که شما به من دادید این خلاف شرع نیست؟!

ببینید! تا گفت این خلاف شرع نیست، شک در حرمت برایش پیدا شد. ایشان تا این را شنیدند، گفتند انجام ندهید! انجام بدهی عمل خلاف شرع انجام داده‌ای الآن. ببینید! تا شک پیدا شد، نکن!

تو الان می‌خواهی کاری که در ذهنت شبهه حرمت دارد انجام بدهی، به چه حسابی؟ کی گفته؟ شما عملی که - توجه کنید مطلب خیلی دقیق شد ها! - شما می‌خواهی عملی را انجام بدهی قربتاً الی الله در حالی که در دلت شبهه خلاف شرع است، یعنی شبهه حرمت است؟ این چطور با تقرب الی الله جور در می‌آید؟ این چطور با نزدیکی و سلوک جور در می‌آید؟ این چطور با اطاعت و عبادت جور در می‌آید؟ تا شبهه پیدا شد گفتند مبادا قدمی برداری!

خب این شبهه پیدا شد و شروع شد، شروع شد، تا دیگر عملاً شروع کرد به مسخره کردن و طعنه زدن به مرحوم آقا و در مجالس این و آن گفتن و دیگر خب کارش هم در آمد و فوت کرد. حالا دیگر خدا هرچه می‌خواهد با او انجام بدهد. البته عرض کردم که او مقدمه قبلی هم داشت. بی خود برای انسان این شک‌ها پیدا نمی‌شود، ریشه دارد، بی خود برای انسان این شبهات پیدا نمی‌شود، این شبهات، این شک‌ها، چیزهایی است که باید خیلی بهش رسید، و باید بهش توجه کرد.

خب اگر این طور باشد، پس بنابراین نه مقلد دیگر می‌تواند در اینجا به آن کلام ولی الهی عمل کند، یعنی مقلد غیر خود شخص ولی، و نه مجتهد، هیچ کدام. مقلد می‌گوید فتوای مرجع من با کلام شما در تعارض است پس حجیت ندارد، مجتهد هم که می‌گوید من این را کلام شرعی نمی‌دانم.

من یک روز رفتم پیش مرحوم آقا، خب من با مرحوم آقا زیاد بحث می‌کردم، یعنی از میان افراد و فامیل

جسارتم بیشتر بود و با مرحوم آقا زیاد مسائلی را بحث می کردم ایشان هم خیلی برای ما راه را باز می گذاشتند، گفتم که آقاجان دلیل شما بر این که فلان کار - یک قضیه ای - الآن واجب است چیست؟

ایشان یک خنده ای کردند گفتند: آسید محسن یا واجب است یا حرام، شما این کار را انجام بده! تمام شد! یا واجب است یا حرام! من می خواستم بگویم اگر یک وقتی واجب بوده، الآن حرام است! ایشان نه گذاشتند، نه برداشتند، فرمودند: یا واجب است یا حرام است، برو انجام بده!

چشم! اینجا دیگر استدلال ممنوع! و می رفتم و انجام می دادم و قطع داشتم که این عملی که انجام می دهم از هر واجبی هم واجب تر شد؛ از حالا! در حالی که خودم تا حالا معتقد به حرمتش بودم! و الان هم معتقد به حرمتش هستم! الآن هم معتقد به حرمتش هستم! اما این مربوط به آن زمان بود. می گفتم آن عملی که قبلا، خود بنده یک وقتی مثلاً راجع به یک مسئله وجوبی را در نظر داشتم، خب بعداً شرائط عوض می شود، تکالیف عوض می شود. وقتی که موضوع مسئله تغییر پیدا کند، خود حکم هم تغییر پیدا می کند. این را خود اهل علم می دانند.

به من چه گفتند؟ - گفت تو نامه نانوشته خوانی و... - تا شروع کردم آقاجان به نظر شما الآن این قضیه... گفتند: واجب است یا حرام، برو انجام بده. تو انجام بده.

خب چی شد؟ یعنی تمام. من دیگر شک نکردم، این مطلبی که الآن ایشان می گویند برو، خب من الآن دارم یک عمل خلافی انجام می دهم، چون پیش خودم، خیر سرمان بالاخره یک ضرب ضربایی خوانده بودیم. خب من تصورم این بود که یقین دارم در وقتی که با ایشان می خواستم بحث بکنم نسبت به این مسئله، از روی یقین داشتم بحث می کردم، نه از روی گمان و تخمین و فرض بکنید که یک شواهد و ظواهر عادی. می گویم که الآن هم یقین به حرمت فلان عمل دارم. نه این که الان تغییر پیدا کرده، نه، ولی وقتی ایشان می گویند برو این را انجام بده - البته در یک برهه خاصی بود - وقتی می گویند برو انجام بده دیگر من شک ندارم که الآن حکم الله واقعی همین است، الآن این است، هرچه من نیتم بوده بوده. علمم به هرچه رسیده رسیده. الآن من به جایی رسیده ام که ما فوق علم را در جلو و پیش روی خود دارم، من تا اینجا رسیده ام، آن ما فوق علم من است، آن اطلاعی دارد که من ندارم، از نظر ظاهر هم که اطاعت اعلم واجب است دیگر، خب می شود همین مسئله اعلمیت دیگر، مسئله اعلمیت مگر غیر از این است؟

یعنی امام صادق دارد به او می فرماید تو که می گویی الآن حرام است رفتن در آن تنور، الآن من چیزی را می دانم که تو نمی دانی دیگر، پس تو اعلمی دیگر! اطاعت اعلم هم واجب است دیگر، مطابق ظاهر، خیلی هم عادی، چیز مهمی نیست، مشکلی نیست. طبق ادله عادی و ادله ظاهر هم همین است دیگر. و من در آن موقع که می رفتم این عمل را انجام می دادم می دانستم که واقعا حکم الله در حق من صرف نظر از آن ذهنیاتی که دارم همین است، این است، بسیار خب؛ و قس علیه بقیه مسائل و بقیه مطالبی که در اینجا ممکن است که مطرح

بشود.

امشب می‌خواستم بنده این بحث را تمام کنم. ولیکن ظاهراً باز تقدیر خدا بر تدبیر ما چربید! بعضی مواقع‌ها می‌چربد! تقدیری یضحك بتدبیرك! در حدیث قدسی داریم.

ما جوری تدبیر می‌کنیم و او جور دیگری تقدیر می‌کند. شاید خواست خدا بوده که این مطالب، - البته این مطالب را نمی‌خواستم امشب به رفقا بگویم، یکسری مطالب دیگر بود که می‌خواستم بحث را تمام کنم. دیگر صحبت آمد در یک همچین فضاهاایی و ما هم گفتیم که هرچه پیش آمد انشاءالله خوش آمد. - می‌خواستم امشب این بحث را تمام کنم، البته این بحث ادامه دارد، پس چرا در بعضی اوقات خود کلام آن‌ها مختلف است؟ در یک وقت یک مطلبی می‌گویند، در یک وقت... البته باید تا الآن آنچه را که خدمت رفقا عرض کرده باشیم، دیگر مطلب روشن شده باشد. مطلب دیگر باید روشن شده باشد.

که شرع عبارت است از آنچه ما أراد الله أن يعمل العبد. آنچه که اراده خدا تعلق گرفته است بر این که این بنده انجام بدهد. آن اراده گاهی از اوقات بدون ارتباط با ولی است، و صرفاً با توجه به ظواهر است، مثل همین تقلیدهای عادی و اصطلاحی و روزمره. خب مجتهد ممکن است اشتباه کند، ممکن است هم مطلبش صحیح و درست باشد. یک وقت این است اراده. یک وقت اراده خدا بر این است که مطلبی غیر از آنچه که این ظواهر، و این تکالیف ظاهری برای انسان تقدیر می‌کند، تدبیر می‌کند، یا ذهن خود انسان به سمتی می‌رود، آن اراده خدا غیر از این باشد. مثل آنچه که ما در أفعال انبیاء، ائمه علیهم السلام و اولیاء الهی مشاهده کردیم.

حالا رفقا فهمیدند وقتی مرحوم آقا به آقای حداد می‌گفتند اگر این لیوان نجس باشد، و خون باشد، شما به من بگویید بخور، می‌خورم؛ حالا فهمیدند دلیلش چیست؟ دلیلش این است که من مجتهدم، حتی أعلم از علمای نجف و ایران هم هستم. - بوده، من گفتم دیگر، ایشان آن موقع از همه علماء أعلم بودند. - من مجتهدم و أعلم هم هستم، أعلم هم نباشم، آنقدر که بتوانم احکام را بفهمم درس خوانده‌ام. هفت سال قم درس خوانده‌ام. هفت سال تنها پیش علامه طباطبایی غیر از بقیه بودم. هفت سال در نجف بوده‌ام، می‌شود چهار ده سال. در وقتی که اکثر فضلاء نجف می‌گفتند اگر فلانی در نجف باشد مرجعیت شیعه فقط انحصار پیدا می‌کند در ایشان، در یک همچنین وضعیتی، می‌گوید اگر ولی خدا بگوید و این نجس باشد من می‌خورم!

آیا این دین ندارد؟ آیا این از احکام خبر ندارد؟ آیا از طهارت و نجاست چیزی سرش نمی‌شود؟ اگر سر ما نشود، سر او که می‌شود. آیا این از خدا نمی‌ترسد؟ آیا بهشت و جهنم را قبول ندارد؟ آیا سنت و کتاب نمی‌داند؟ می‌داند یا نه؟ بهتر از ما هم می‌داند، بیشتر هم می‌داند، ثابت هم کرده که بیشتر می‌داند. چرا؟ چون کلام ولی الهی را، خب ما أراد الله می‌داند. اراده خدا بر این است. وقتی اراده همین است، همین است. اراده خدا این است، مگر اراده خدا در موارد استثنایی نیست؟ مگر شما وقتی یک مرضی دارید و دارویی که می‌خورید و الكل دارد مگر نباید بخورید؟ باید بخورید و واجب هم هست بخورید و نخورید هم خدا عقاب

می‌کند. چطور شد آنجا...؟ اراده خدا الآن به آن تعلق گرفته. همین دوا را در وقت ظاهری نباید بخورید، چون الکل دارد و نجس است. مثل خیلی از داروهای ریه. همین فرض بکنید که اگر الآن برای شما تشنگی غلبه کند، تشنگی بر شما غلبه کند و شما هم فرض کنید که من باب مثال آب سیاه داشته باشید، اگر آب نخورید، آب سیاهتان زیاد می‌شود و به چشم شما صدمه می‌زند، این آبی که الآن در دست من است نجس است. آب دیگر هم نداریم، واجب است این را بردارید بخورید! چرا؟ چشمتان دارد الآن صدمه می‌بیند. قلبتان ممکن است صدمه ببیند. این هم همان است. پس ببینید، خیلی آسان و راحت. الآن به خاطر یک مصلحتی این آبی که الآن نجس است، خوردنش می‌شود واجب. به خاطر چی؟ به خاطر ضرر بر بدن یا بر چشم یا بر قلب. خیلی از ناراحتی‌های قلبی هست که به واسطه کمبود آب، کمبود میعان خود خون ممکن است اصلاً برای انسان مشکل پیدا بشود، غلظت خون پیدا بشود و آن غلظت خون سक्ته برای انسان بیاورد. مگر روزه را به خاطر این نباید افطار کرد؟ در وسط روز، انسان ببیند روزه برایش ضرر دارد باید افطار کند، باید آب بخورد. همینطور وقتی یک ولی خدا می‌گوید شما الآن روزه‌ات را در وسط روز باید افطار کنی.

مثل این که امام علیه السلام بگوید، رفتن به تنور مهم‌تر است یا حکم به افطار؟ شما الآن باید افطار کنید، باید افطار کنید. خود امام صادق این کار را می‌کرد، خود حضرت، منصور دوانقی حکم به عید کرده بود، روز رمضان را عید کرده بود که افراد هم بیایند و بار عام و امثال ذلک. دعوت کرد حضرت را که بیایند. حضرت رفتند آنجا، یا بن رسول الله شیرینی و باقلوا گذاشته بودند، بفرمایید! حضرت در روز سی‌ام ماه رمضان در حال روزه شروع کردند از آن‌ها خوردن. افرادی که آنجا بودند: یا بن رسول الله مگر شما روزه نبودید؟ مگر نگفتید... حضرت فرمودند: بله، من روزه بودم، امروز روز آخر ماه بود.

- چرا خوردید؟

حضرت این را فرمودند: لَأَن أَفْطَرُ يَوْمًا وَأَصُومُ يَوْمًا خَيْرٌ مِنْ أَنْ يَسْتَحِلَّ دَمِي.

اگر یک روز را افطار کنم، و روز دیگری را روزه بگیرم، بهتر است تا این که خونم ریخته بشود. خب مورد چیست؟ مورد تقیه است. حالا حضرت بگویند نه خیر، بنده امروز را روزه می‌گیرم و هیچ هم دست به این‌ها نمی‌زنم، هرکاری هم دلت می‌خواهد بکن.

نه! خدا گفته در مورد تقیه باید انسان عمل مطابق با اراده را انجام بدهد. آن که روز سی‌ام را واجب کرده، همان آمده گفته خودت را نگه دار، حفظ کن، خودت را در مورد تقیه نگه دار، احکام تقیه برای انسان آورده، ما برای که روزه می‌گیریم؟ برای خدا. خب خدا هم می‌گوید من الآن این را برای تو می‌خواهم. مگر تو کاسه داغ‌تر از آشی؟

- نه خدایا بی‌خود کردی من این را می‌خواهم!

می‌گوید تو بی‌خود کردی! اگر قرار بر این است که برای من روزه بگیرم، خب من می‌گویم امروز را

روزه نگیر. باید تازه خوشحال هم بشوی، خیلی خب یک روز هم به نفعمان! تازه غر غر هم به ما می‌کنی؟ من روزه را به تو واجب کردم، غر غرش را داری به من می‌زنی؟ من بر تو این را واجب کردم، همین من، من من، من خدا، همین من می‌گویم الان روزه را بخور، منصور دوانقی است، می‌کشد: - به! شما دارید بر علیه نظام حرف می‌زنید؟! شما دارید بر علیه مصلحت اجتماعی...؟ من منصور دوانقی امروز آمده‌ام اعلام برای عید کرده‌ام، پس تو فتنه‌گری، پس تو مخلی، پس تو محاربی، پس بنابراین سرت باید برود بالای دار...! بی‌خود و بی‌جهت! بی‌خود بی‌خود! حضرت به ما یاد می‌دهند. تعلیم می‌دهند، خودشان هم انجام می‌دهند، نمی‌آیند در اینجا مثلاً فرض کنید که با یک عبارت‌های نامناسبی خودشان را نگه دارند و مقابله کنند، مقابله ندارد. وقتی طرف زور دارد... امام هم که دستور به اعمال ولایت ندارد، بچه امام موسی بن جعفر، نوۀ امام صادق، امام رضا شیر را از در پرده در آورد انداخت به جان آن و تکه تکه کرد و خورد و اثرش هم نماند، چرا امام صادق اینجا شیر نیاورد برای آن منصور؟ چون هرجایی که نمی‌شود این کار را کرد، جا دارد، خود امام می‌داند در کجا اعمال امامت کند، اعمال قدرت کند، اعمال ولایت کند.

در آن جا می‌گوید که طبق دستور باید تقیه کرد و باید انسان این عمل را انجام بدهد و بعد خب قضای روزه و تکلیف به نحو دیگری است.

مطالب دیگری خب باقی مانده، انشاءالله باز اگر تقدیر خدا، بر اتمام این مسئله باشد، - از حالا انشاءالله‌اش را بگوییم! چون دیگر یک قدری قضیه، مسئله طول کشید و توقع رفقا و دوستان این است که این مسئله زودتر به انتها برسد، سوالاتی که می‌شود، اشکالاتی که می‌شود، این اشکالات را بنده در نظر می‌آورم تا در آن جلسه مطرح بشود، همانطور که مطرح کردم اگر رفقا برایشان نسبت به موردی اشکالی هست، بیان کنند تا این که در مجلس بعد هم به آن پردازیم - انشاءالله به خواست و قوت خدا، دیگر در مجلس آینده مطلب را جمع کنیم و از این بحث فراغت پیدا کنیم و به تتمۀ مباحث حدیث شریف عنوان بصری پردازیم.

اللهم صل علی محمد و آل محمد